

شناسایی حق بر توانمندسازی بزه‌دیده؛ مبانی و جلوه‌ها*

- ته‌مینه شاهپوری^۱
- حسین غلامی^۲
- حسنعلی مؤذن‌زادگان^۳

چکیده

ضرورت تحقق رشد پس از آسیب برای بزه‌دیده و تلفیق آن با مفهوم حق، موجب پیدایش حق بر توانمندسازی است. پژوهش حاضر با روش تحلیلی - توصیفی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای به مفهوم‌سازی حق بر توانمندسازی با مؤلفه‌های تغییر پیش فرض از جبران به توانمندسازی، عبور از اصل همترازی حقوق متهم و بزه‌دیده و الزام مشارکت متقارن حکومت و بزه‌کار در فرایند توانمندسازی پرداخته است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که این حق، مبتنی بر نظریاتی

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۸/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۲۸.

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) (tahminehshahpuri@yahoo.com).
۲. استاد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (gholami1970@yahoo.com).
۳. دانشیار حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (moazenzadegan@gmail.com).

چون قرارداد اجتماعی، رفاه اجتماعی و نظریه آسیب اجتماعی شناختی بر ضرورت پذیرش مستقیم مسئولیت حاکمیت در توانمندسازی بزه‌دیده استوار است. همچنین نظریه‌های عدالت ترمیمی و انصاف که از منظر ضرورت ترمیم آسیب‌ها و نقش آن در ایجاد احساس تحقق عدالت و پیشگیری از بزه‌دیدگی مجدد، به تحلیل الزام بازتوانی بزه‌دیده می‌پردازند. عینی‌سازی حق بر توانمندسازی نیز نیازمند جلوه‌هایی قانونی در عرصه فراملی و ملی است. بررسی این جلوه‌ها نشان داد که اگرچه در طول زمان، جلوه‌های توانمندی بزه‌دیده افزایش یافته است، اما همچنان تا رسیدن به تحقق مؤلفه‌های حق بر توانمندسازی منطبق با اصول پیش گفته فاصله وجود دارد.

واژگان کلیدی: حق، حق بر توانمندسازی، بزه‌دیده، مؤلفه توانمندسازی، مبانی نظری حق بر توانمندسازی، جلوه‌های حق بر توانمندسازی.

مقدمه

جرم معضلاتی را برای بزه‌دیدگان مستقیم و آسیب‌دیدگان غیر مستقیم ناشی از آن ایجاد کرده و حق زندگی بهتر برای همه^۱ را که لازمه دارا شدن سایر حقوق فردی و اجتماعی است، از آنان سلب می‌نماید؛ بدین معنا که چالش‌های حاصل از بزه‌دیدگی، اثرات مستقیم و غیر مستقیمی اعم از آثار جسمی، روانی، اجتماعی و اقتصادی بر جای می‌گذارد که نه تنها بزه‌دیدگان، بلکه خانواده آنان و جامعه را نیز درگیر می‌کند.^۲ آنچه امروزه در قالب خدمات به بزه‌دیدگان در نظام‌های قضایی ارائه می‌شود، در مفهوم جبران قابل شناسایی است (رایجیان اصلی، ۱۳۹۸: ۶۲) که نمی‌تواند به معنای کامل، احیاکننده حقوق بزه‌دیده باشد و توجه به این خلأ، زمینه تغییر مسیر را از جبران به توانمندسازی فراهم می‌کند. توانمندسازی مفهومی چندبعدی و میان‌رشته‌ای است. علوم مدیریتی، مددکاری اجتماعی، روان‌شناسی و روان‌پزشکی از جمله علمی هستند که از منظر توانمندسازی به انسان نگریسته‌اند. در این میان، علوم جنایی نیز از این مقوله دور نمانده است. لذا توانمندسازی در حوزه حقوق کیفری نیز بی‌سابقه نیست؛ بزه‌دیده

1. Attaining a better life for all.
2. *National Policy Guidelines for Victim Empowerment*, 2012.

به عنوان یک عامل تعیین کننده در چرخه جنایی و شخصی که به واسطه ارتکاب جرم، دچار انواعی از آسیب‌ها اعم از آسیب‌های مستقیم و غیر مستقیم، ثانوی و مشدد، دوچندان، مکرر و مرکب شده، مورد توجه جرم‌شناسان و به طور خاص، بزه‌دیده‌شناسان بوده است^۱ (اساتید حقوق کیفری و جرم‌شناسی سراسر کشور، ۱۳۹۳: ۴۶۲). با وجود آسیب‌پذیری بالای بزه‌دیده در میان سایر بازیگران عرصه علوم جنایی، بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که توجه به بزه‌دیدگان و نیازهای آنان، مؤخر بر سایر عناصر چرخه جنایی بوده است (وان دیک، ۱۳۸۷: ۴۳۱-۴۵۹).

توجه به جایگاه بزه‌دیده از سال ۱۹۴۱ توسط «فون هنتینگ» آغاز شد. وی به مطالعه نظری انواع بزه‌دیده، ارتباط متقابل او با بزه‌کار و نقش وی در وقوع جرم پرداخت. این مطالعات توسط دانشمندانی چون مندلسون، اسکافر و وولفگانگ با رویکرد سرزنش بزه‌دیده ادامه یافت (خدادی، ۱۳۹۸: ۱۵). اما در رویکردهای نوین بزه‌دیده‌شناسی با تمرکز بر بزه‌دیده‌شناسی علت‌شناسانه و بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، مسیر به سمت توجه به نیازهای بزه‌دیدگان و حمایت آنان تغییر کرد (نجفی ابرندآبادی و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۵). ترمیم آلام بزه‌دیده و حمایت از او با تردید در صحت سرزنش‌پذیری او به واسطه دخالت انواعی از عامل‌های تضعیف‌کننده اجتماعی، اقتصادی و...، مطالعات را به سمت توانمند کردن بزه‌دیده تغییر داد و موجب ورود ادبیات توانمندسازی در علوم بزه‌دیده‌شناختی گردید.

با این حال، گسترش مطالعات بزه‌دیده‌شناسی، تشکیک در نقش بزه‌دیده در فرایند تکوین جرم و آسیب‌پذیری او در برابر انواعی از آسیب‌های موجود، اندیشه توانمندسازی و ضرورت آن را در قالب شناسایی حق قوت داده است. آنچه از مفهوم حق بر توانمندسازی در مقاله حاضر مدّ نظر است، با تمرکز بر سه مؤلفه نظریه‌پردازی شده و

۱. استفاده از وصف‌های مختلف برای بزه‌دیدگی، نشان‌دهنده حجم آسیب‌هایی است که از جنبه‌های مختلف ممکن است بر بزه‌دیده تحمیل شود؛ بزه‌دیدگی دوچندان، آسیب‌های مستقیم ناشی از جرم و آسیب‌های ثانوی ناشی از مواجهه با نهاد عدالت کیفری است. بزه‌دیدگی همزمان، تجربه همزمان آسیب‌ها به‌عنوان مثال تجاوز جنسی، خشونت فیزیکی و آسیب روانی است. بزه‌دیدگی دوباره، تکرار بزه‌دیدگی کودکان در بزرگسالی و بزه‌دیدگی مرکب، انتظار هر لحظه بزه‌دیده برای تکرار بزه‌دیدگی است (اساتید حقوق کیفری و جرم‌شناسی سراسر کشور، ۱۳۹۳: ۲۲۳، ۴۶۲ و ۱۱۱۵).

از مفهوم جبران که تا به امروز در مطالعات بزه‌دیده‌شناسی مدّ نظر بوده است، متفاوت است.

تغییر پیش‌فرض^۱ از جبران به توانمندسازی، اولین مؤلفه از حق بر توانمندسازی است. چارچوب علوم حقوقی مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی است که ماهیت و هدف آن را به نمایش می‌گذارد (حیدری، ۱۳۹۰: ۷۲) و تحلیلی خاص از مفهوم عدالت ارائه می‌دهد؛ درک درست از عدالت متوقف بر آگاهی نسبت به این پیش‌فرض‌هاست. مسلم آنکه رهیافت‌های مربوط به نظام عدالت کیفری از پیش‌فرض‌های مرجع تبعیت می‌کند که بیانگر شیوه نگرش به این سیستم است. چنانچه پیش‌فرض نظام عدالت کیفری، تأکید بر مجازات و حتی پیشگیری از جرم باشد، همچنان بزه‌دیده در این فرایند مغفول است و نمی‌تواند یکی از اولویت‌های نظام عدالت کیفری قرار گیرد. تغییر این پیش‌فرض به سمت بزه‌دیده بر رویکردی استوار است که در واقع، توانمند شدن بزه‌دیده، همان تحقق عدالت است. نتیجه این تغییر چنین خواهد شد که نیازهای بزه‌دیده در قالب توانمند شدن، برآیند اصلی نظام عدالت کیفری خواهد بود و کلیه توان و ابزارهای این نهاد در خدمت بزه‌دیده قرار خواهد گرفت.

مؤلفه دوم حق بر توانمندسازی، تقدم اصل رفتار منصفانه نسبت به بزه‌دیده است. متأثر از تغییر پیش‌فرض در نظام عدالت کیفری به ضرورت تحقق توانمندسازی و معرفی آن به عنوان الگوی اصلی و مناسب سیاست‌گذاری جنایی، اصل همترازی حقوق بزه‌دیده و متهم^۲ در مرحله شروع فرایند مداخله نظام عدالت کیفری نیز بر هم خورده و گرایش جدیدی از مفهوم دادرسی عادلانه بر پایه مفهوم حق بر توانمندسازی شکل

۱. پیش‌فرض عبارت است از آنچه در آغاز هر پژوهش، اقامه برهان یا بحثی، بدیهی و پذیرفته‌شده تلقی می‌گردد. پیش‌فرض‌ها به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، همواره در پس تمامی فعالیت‌های نظری و عملی پنهان هستند و در تاریخ جمعی هر حوزه تخصصی، در لابه‌لای نوشتارها، در ذهن پژوهشگران یا در شرایط اجتماعی‌ای که پژوهشگران در آن به تولید علم و دانش مشغول‌اند، حک شده‌اند. پیش‌فرض، بیانیه یا قضیه‌ای است که به عنوان حقیقت پذیرفته می‌شود.

۲. اصل همترازی حقوق بزه‌دیده و متهم که پیشتر در مقاله‌ای با عنوان «بازاندیشی دادرسی دادگرانه در پرتو اصل همترازی حق‌های بزه‌دیده و متهم» مفهوم‌سازی شده است، به معنای هنجار راهبردی کلی حقوق بشری است که شناسایی و احقاق حق‌های بزه‌دیده و متهم در دادرسی دادگرانه را با یکدیگر سازش می‌دهد (رایجیان اصلی، ۱۳۹۳: ۱۴۲).

خواهد گرفت؛ به گونه‌ای که در گفتمان جدید حقوق کیفری، جایگاه اصلی و اساسی را به خود اختصاص دهد. لازم به ذکر است که رابطه دوسویه حق متهم و بزه‌دیده در گذرگاه تاریخی، منجر به شکل‌گیری اصل همترازی (نه در معنای برابری) شده است؛ از یکسو، عدم خدشه‌ناپذیری حق‌های بزه‌دیده مانند حق بر جبران و کرامت انسانی در تقابل با حق‌های متهم و از سوی دیگر، عدم خدشه‌ناپذیری حق‌های متهم به ویژه حق‌های دفاعی در فرایند درست قانونی و دادرسی دادگرانه (رایجیان اصلی، ۱۳۹۳: ۱۴۳). با این حال، سؤالی که ایجاد می‌شود این است که چطور فردی که از منظر جرم، دچار تعدی به حقوق خود بر خلاف حق و عدالت گردیده و آسیب دیده است، می‌تواند با سایر افراد دخیل در واقعه جنایی همتراز باشد؟ به نظر می‌رسد استفاده از مفهوم همترازی برای بزه‌دیده در شرایط کنونی فرایند مداخله نظام عدالت کیفری نیازمند تغییر است. برای درک بهتر این دیدگاه می‌توان بزه‌دیده را به مثابه بیمار اورژانسی در نظر گرفت که ممکن است شخصاً به بیمارستان مراجعه نکند و نهادهای درمانی به محض اطلاع، فارغ از هر شرایطی، ملزم به یاری‌رسانی بوده و برای رفع حالت ضروری و نجات بیمار باید به محل حادثه مراجعه نمایند. در این حالت، تمام تلاش کادر درمان و کلیه امکانات موجود درمانی در خدمت بیمار بوده تا بتوانند به رفع حالت خطرناک بپردازند. در این مرحله، درمان نهایی بیمار مورد نظر نبوده و آنچه در اتخاذ روش پزشک مؤثر است، رفع حالت خطرناک و ایجاد شرایط باثبات تا رسیدن به درمان نهایی است. برای بزه‌دیده نیز برخورد اولیه با نظام عدالت کیفری این گونه باید باشد.

مؤلفه نهایی، الزام مشارکت متقارن و همزمان در تحقق حق بر توانمندسازی بزه‌دیده است. تحقق مفهوم مشارکت متقارن به معنای تقارن در ریسک و مسئولیت، چه از جانب حاکمیت و چه بزه‌کار است؛ از منظر بزه‌کار بدین معناست که مجرم در فرایند توانمندسازی بزه‌دیده، مداخله فعال و به اصطلاح «پوست در بازی»^۱ داشته باشد. حضور بزه‌کار نباید تنها به فرایند دادرسی و تحمل مجازات خلاصه شود و در فرایند

۱. این اصطلاح برگرفته از کتابی تحت همین عنوان (*Skin in the Game*) از نسیم طالب است. برای فهم بهتر آن می‌توان این عبارت را به وضعیت قماربازی تشبیه کرد که با هر تصمیم و اقدام ممکن است تمام آورده خود را از دست بدهد.

توانمندسازی، تعامل با عوامل درمان و خانواده بزه‌دیده، کمک‌رسانی و مشارکت، حضور فعال در این فرایند و در معنای کلی، درگیر نگاه داشتن بزه‌کار تا حصول توانمندسازی برای بزه‌دیده است. ایجاد این مشغولیت برای بزه‌کار که از شاخص‌های نظریه کنترل هیرشی است، فرصت ارتکاب مجدد جرم را نیز از او سلب می‌نماید.

مفهوم مشارکت متقارن برای حکومت‌ها از دو جنبه قابل بررسی است؛ از یکسو، حکومت و نهادهای متولی آن، که در تحلیل کلان به واسطه به کارگیری سیاست‌های نادرست زمینه ارتکاب جرم را فراهم می‌کنند، در حاشیه بازی قرار داشته، تنها نظاره‌گر هستند و در معرض خطر مسئولیت قرار ندارند. از سویی دیگر، چنانچه حاکمیت در مقابل تولید جرم احساس مسئولیت نکند و در قبال بهره‌مندی از ابزار قدرت، خطر حاصل از آن و مسئولیت توانمند کردن بزه‌دیده را که محصول عدم توانمندی حکومت در اجرای وظایف خود است، نپذیرد، نتیجه، فقدان احساس مسئولیت در بازتوانی بزه‌دیده خواهد بود. چگونه ممکن است که حکومت‌ها از ابزار قدرت اجتماعی بهره‌مند شوند، اما مسئولیت حاصل از آن را نپذیرند؟ یا عدم توانایی در به کارگیری صحیح از ابزارهای قدرت برای او ایجاد مسئولیت نکند؟ لذا حق بر توانمندسازی بزه‌دیده، ضمانت پاسخگو کردن نظام عدالت کیفری به عنوان بازوی اجرایی حکومت برای تحقق عدالت است.

با این توضیح، هدف پژوهش حاضر علاوه بر شناسایی مؤلفه‌های حق بر توانمندسازی، پاسخ به این سؤال است که حق بر توانمندسازی بزه‌دیده بر پایه چه نظریاتی استوار است؟ تا پس از آن مبتنی بر توجیه نظری بتوان به پرسش بعدی، یعنی بررسی جلوه‌های حق بر توانمندسازی بزه‌دیده در نظام حقوق فراملی و ملی و ارزیابی آن‌ها پاسخ داد.

۱. مبانی نظری حق بر توانمندسازی بزه‌دیدگان

شناخت مبانی و نظریات پایه‌ای، برای ایجاد چارچوب‌های ذهنی و منطقی حق بر توانمندسازی بزه‌دیده لازم است. در تأکید بر نقش حکومت در بازتوانی بزه‌دیده، نظریات متقدم در حمایت دولتی از او، زمینه فکری را برای لزوم توجه به این حق نشان می‌دهد که در واقع تکامل یافته تفکر اندیشمندانی است که به حقوق بزه‌دیده در راستای جبران خسارت او، در فرض عدم جبران کامل بزه‌کار توجه داشته‌اند. پس از آن

با گذشت زمان و توجه بیشتر به نقش بزه‌دیده در فرایند عدالت کیفری و بزه‌دیده‌محوری در ادبیات نوین جرم‌شناسی، درختی تنومند با شاخه‌های فراوان شکل گرفته است که نشان می‌دهد نظریه‌های متأخر، سهم بیشتری برای بزه‌دیده و ترمیم آسیب‌های او قائل شده‌اند. فهم حق بر توانمندسازی به عنوان یک نظریه، نیازمند شناخت این سیر نظری است که برخی حکومت‌محور و برخی عدالت‌محورند.

۱-۱. نظریات حکومت‌محور توجیه‌کننده حق بر توانمندسازی

همان‌طور که پیشتر بیان شد، تأکید حق بر توانمندسازی، بر مشارکت حکومت و پذیرش مسئولیت در این فرایند است و همین مبنای وجه تسمیه آن به نظریات حکومت‌محور است که محور اساسی آن‌ها، توجیه نظری نقش حکومت در تحقق حق بر توانمندسازی است. لذا برخی نظریات نیز با توجیه ضرورت پاسخگو بودن حکومت‌ها در قبال بزه‌دیدگان، به لزوم مشارکت او پرداخته‌اند.

۱-۱-۱. نظریه قرارداد اجتماعی

مبنای توجه این نظریه به دولت، گذار از وضع طبیعی به وضع مدنی است. فرایند گذار اجتماعی، تحولاتی را در انسان و جامعه ایجاد کرده که پایه شکل‌گیری مسئولیت در جوامع مدرن است.^۱ با وجود تفاوت در مبنای پذیرش قرارداد اجتماعی در میان اندیشمندان فلسفه حقوق،^۲ آنچه بر آن توافق نظر وجود دارد، لزوم وجود دولت و حکومت برای کنترل اجتماعی است که حضورش متعذر است و نیاز جامعه مدنی انسانی؛ بین منافع مختلفی که موجب شکل‌گیری رابطه اجتماعی می‌شود، وجه مشترک وجود دارد و اگر این موارد نبود که همه منافع به آن مربوط شوند، هیچ جامعه‌ای وجود نداشت. بر

۱. جامعه ابتدا دارای ساختاری ساده بوده است. به عبارت دیگر، جامعه و دولت یا حیات سیاسی و اجتماعی، چنان که در دولت‌شهر ارسطو نیز دیده می‌شود، یکی بوده‌اند. اما به تدریج که جامعه پیچیده می‌شود، نهادهای مختلف دیگری مانند دولت، مذهب، اقتصاد و آموزش و بسیاری از نهادهای فرعی دیگر مانند دستگاه قضایی و پلیس متولد می‌شوند که مسئولیت برقراری نظم اجتماعی و تنظیم مناسبات اجتماعی بین انسان‌ها با یکدیگر و با دولت را به عهده می‌گیرند. اولین نهادی که انسان موفق به ایجاد آن شد و با تأسیس آن توانست از «وضع طبیعی» عبور کند و به «وضع مدنی» برسد، همان نظام سیاسی یا دولت است (سبزه‌ای، ۱۳۸۶: ۶۸).

۲. این تفاوت اندیشه در نظریات هابز، جان لاک و روسو دیده می‌شود (عالم، ۱۳۸۵: ۸۷-۱۹۹).

همین نفع مشترک است که جامعه باید اداره شود و قرارداد اجتماعی اثراتی دارد که بدون آن‌ها غیر ممکن است که به حیاتش ادامه دهد. مبتنی بر باور معتقدان این دیدگاه، افراد جامعه مدنی نوین در ازای حفظ آزادی‌های فردی، امنیت اجتماعی و اقتصادی و تضمین تحقق عدالت، برخی از حقوق خود از جمله حق اعمال عدالت خصوصی را به دولت واگذار می‌کنند. تحلیل دیدگاه حاضر نشان می‌دهد که دولت در ازای محدود کردن حقوق و آزادی‌های فردی و برخورداری از حق حاکمیت که برای اعمال آن گهگاه متوسل به زور و قوای قهریه نیز می‌شود، متعهد به حمایت و محافظت از افراد جامعه بوده است و قصور و شاید در بعضی شرایط، تقصیر و عمد دولت در عدم ایفای تعهد، موجب مسئولیت دولت در قبال بزه‌دیده است. همان‌طور که مجازات کردن مجرم قرارداد ویژه است که در مقابل رفتار غیر اخلاقی و غیر قانونی او، با ابزارهای حکومتی داده می‌شود و به عنوان دشمن شناخته می‌شود (Rousseau, 1780-1789: 9)،^۱ سوی دیگر این قرارداد، انسانی است که با نقض آن دچار نوعی از آسیب‌ها گردیده است.

۱-۲. نظریه رفاه اجتماعی

ارائه تعریف دقیق از مفهوم رفاه اجتماعی، چندان آسان به نظر نمی‌رسد و اندیشمندان این حوزه در تعریف آن دچار اختلاف نظر هستند. توسعه، عدالت و نقش اجتماعی مردم (هزارجریبی و صفری شالی، ۱۳۹۱: ۱۶)، از بین بردن فقر و محرومیت (باری، ۱۳۸۰: ۱۶۱)، دستیابی به زندگی مطلوب، توزیع ثروت (Lovuolo, 2009: 29)، گسترش و تقویت سازمان‌های اشتراکی (همتی، ۱۳۸۹: ۲۶۶)، آزادی انتخاب و ثبات اجتماعی (رشنوادی و دهنوی، ۱۳۸۷: ۲۴)، مؤلفه‌هایی است که از مفهوم رفاه اجتماعی ارائه شده است؛ اما باید دانست که رفاه اجتماعی، ابعاد گوناگونی در دو جنبه عینی و ذهنی دارد و تنها شامل مؤلفه‌های اقتصادی نیست.

دولت‌ها در مسیر تحقق رفاه اجتماعی باید به دنبال تشکیل جامعه‌ای باشند که

۱. این منبع از نسخه ویرایش شده در سال ۲۰۱۲ در وبگاه <www.rousseauonline.ch> استخراج شده است.

سیاست کیفری، نقش کمتری در آن ایفا کند و در مقابل، تلاش به سمت تشکیل جامعه‌ای همبسته با توزیع بهتر درآمد، مسکن، تحصیلات، محیط کار و فرهنگ برود تا در نتیجه این اقدامات، جرم کاهش یابد (Gallo & Svensson, 2019: 24). لذا با این رویکرد، دولت بیش از هر اقدام واکنشی باید به تحقق سیاست‌های رفاهی به عنوان بخشی از ابزارهای سیاست جنایی اهتمام ورزد؛ اما نقص عملکرد دولت‌ها به عنوان متولیان جامعه و مسئولان تحقق رفاه اجتماعی، در بسیاری موارد نه تنها منجر به ایجاد فضای برابر در برخورداری افراد از فرصت‌های اجتماعی نمی‌گردد، بلکه زمینه بروز جرم را نیز فراهم می‌کند. در برخی نظریات جامعه‌شناسی جنایی، مجرم محصول شرایط و سیاست‌های غلط اقتصادی - اجتماعی است. دولت که متولی تعیین و اجرای این سیاست‌هاست، چنانچه نتواند به درستی به وظایف خود عمل کند، موظف است نتیجه آن را بر عهده بگیرد. لذا در تحلیل این نظریه، بزهکاران محصول ناکارآمدی در حصول رفاه اجتماعی برای همگان و بزه‌دیده‌ی شرایطی هستند که اراده مجرم را تحت تأثیر قرار داده و به سمت ارتکاب جرم کشانده است. در رابطه با بزه‌دیده نیز فقدان توجه لازم به نیازهای اجتماعی، زمینه بروز آسیب را فراهم می‌کند؛ فردی که از رهگذر یک جنایت رنج می‌برد، در واقع قربانی بی‌توجهی طولانی‌مدت جامعه به فقر و بی‌عدالتی اجتماعی است، و توجه به جبران برای بزه‌دیده، نه یک مسئله از سر لطف بلکه یک حق است (Goldberg, 1970: 164). به طور کلی بر اساس این دیدگاه، مفهوم بزه‌دیده و بزهکار تفاوت چندانی ندارند و هر دو جمعیت در اجتماع ساخته شده‌اند و در این مفهوم کلی، به عنوان قربانی شناخته می‌شوند که هویتشان از طریق یک فرایند عمومی، بر ساخت شده است (Dwyer, 2000: 22-24). با این حال نمی‌توان انکار کرد که جایگاه بزه‌دیده به عنوان فردی که به حقوق بنیادین او از جانب بزهکار تجاوز شده است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. نقش آموزه‌های رفاه اجتماعی برای بزه‌دیدگان از سال ۱۹۷۰ با ایجاد برنامه‌های جبران در نیوزیلند، انگلیس و ایالات متحده آمریکا با تأکید بر پرداخت غرامت آغاز شد. غرامت بزه‌دیده به عنوان موضوع رفاه اجتماعی مطرح شد (Ibid.: 28) تا از طریق منابع عمومی بتوان بخشی از آسیب‌های وارده را پوشش داد. لذا بزه‌دیده به عنوان آسیب‌دیده جرم، نیازمند دریافت انواعی از خدمات

عمومی است که دولت موظف به ارائه آن‌هاست. در عین حال، یکی دیگر از زمینه‌های گرایش به برنامه‌های جبران دولتی برای بزه‌دیده، این اعتقاد بود که پیشگیری از جرم به عنوان یکی از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها در تأمین رفاه اجتماعی است. با این پیش‌فرض، بروز جرائم در جامعه نشان می‌دهد که دولت در انجام این وظیفه اهمال ورزیده و سیاست جنایی مؤثری را اتخاذ نکرده است (Ashworth, 1986: 106). لذا وظیفه‌ای بر جبران خسارت برای دولت ایجاد می‌کند که به عنوان ابزار همدردی و نگرانی دولت برای افرادی که بدون تقصیر فردی، بزه‌دیده واقع شده‌اند، شناخته می‌شود. در توجیه این الزام اساسی، نظریه وظیفه اجتماعی توجیه معتبری است (Davies, 1991: 1-24).

۱-۱-۳. نظریه آسیب اجتماعی شناختی

جرم‌شناسی که کار خود را با مطالعه علمی پدیده مجرمانه از جوانب مختلف آغاز کرد، در ادامه مسیر از سال ۱۹۶۶ میلادی، با دور شدن از خاستگاه اصلی خود، جنبه مبارزاتی پیدا کرد و توجه خود را به نقش نظام سیاسی حاکم، صاحبان قدرت و ثروت از یکسو و نظام کیفری حاکم از سوی دیگر متمرکز کرد؛ بدین تحلیل که جرم، نه واقعیت ارزشی هنجارهای حاکم، بلکه ابزاری برای سوءاستفاده اصحاب قدرت است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۲۴). آسیب اجتماعی شناختی با رویکردی انتقادی‌تر مسیر پیشین را ادامه می‌دهد، بدین توضیح که اساساً جرم تنها یکی از مصادیق آسیب‌ها و صدمات اجتماعی است و باید تمام صدمات اجتماعی که عموماً دولت‌ها و دولت‌شرکت‌ها مرتکبان آن هستند، موضوع قرار گیرد. ناتوانی نظام کلان اجرایی در مدیریت مسائل اساسی اجتماعی و تولید انواع نابسامانی اجتماعی از طریق سوء کارکرد مدیران ذیربط، حکمرانی نامناسب و بد و ایجاد هزینه‌های گزاف اقتصادی - اجتماعی، از جمله عوامل آسیب‌زای اجتماعی است. حکمرانی نامطلوب نه تنها جامعه را به سمت تعالی و حذف عوامل آسیب‌زا نخواهد برد، بلکه خود به عامل ایجاد آسیب تبدیل شده و زمینه بروز انواعی از جرائم را ایجاد می‌کند که گاهی انسان را برای بقاء، ناگزیر از دست زدن به اعمالی می‌کند که تعرض به حقوق دیگران محسوب می‌شود؛ شیوع ناکارآمدی و

آسیب ناشی از آن در نتیجه حکمرانی نامطلوب، سبب بروز بحرانی می‌گردد که از آن تحت عنوان چرخه آسیب‌دیدگی - آسیب‌زایی نام برده می‌شود (غلامی، ۱۳۹۹: ۸۴۶).

با نگاه آسیب اجتماعی شناختی، جایگاه اخلاقی و به تبع آن جرم شناختی بزه‌دیدگان از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است (Mill, 1985: 119). در این مفهوم، رویکرد آسیب‌شناسانه مبتنی بر به حداقل رساندن آسیب است و در نهایت، بررسی‌ها اخلاقی مبتنی بر انتقادات وارد بر جرم‌شناسی و تضاد میان جرم و آسیب، نشان از شایستگی مفهوم آسیب‌شناسانه بر بزه‌دیدگان دارد^۱ که مورد غفلت و نادیده‌گیری قرار گرفته‌اند؛ نادیده گرفتن وقتی است که فرد توسط دیگری یا دولت یا مقامی که مسئول مراقبت از اوست، به خوبی مراقبت نمی‌شود (Khare, 2016: 30-31). همچنین این رشته مطالعاتی، آسیب‌ها و صدماتی را که از ناهمگونی ساختارهای سیاسی و اقتصادی به عنوان تولیدکننده‌های تجربه بی‌عدالتی ناشی می‌شود، موضوع بررسی و مطالعه قرار می‌دهد (Hillyard & Tombs, 2008: 15). بدین ترتیب، امکان حمایت از آسیب‌دیدگانی وجود دارد که اگرچه در تعریف قانونی جرم نگنجدند، اما از رهگذر رفتارهای آسیب‌زا که عموماً خاصیت پنهانی بودن دارند، فراهم می‌گردد. همچنین ریشه‌های آسیب بر بزه‌دیدگان در کنترل یا پیشگیری از آن اهمیت می‌یابد. نگاه ریشه‌ای به مفهوم آسیب سبب می‌شود که از بروز آسیب‌های بعدی جلوگیری به عمل آید. دولت‌ها نه فقط بازیگری در صحنه اجتماعی، بلکه خود درگیر خواهند شد و باید در مقابل منشأ ایجاد آسیب واکنش مناسب داشته باشند و مانع ایجاد آن شوند. چنانچه تنها جرم را از منظر قانونی آن بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که بسیاری از قربانیان حذف خواهند شد. علاوه بر آن، نه تنها بزه‌دیدگان مستقیم این آسیب‌ها، بلکه بزه‌دیدگان غیر مستقیم نیز در پرتو حمایت قرار گرفته و هر کس که به نوعی از آسیب‌های پیش‌گفته رنج می‌برد، در گستره بزه‌دیدگان قرار خواهد گرفت. تغییر در گستره بزه‌دیدگان با تغییر مفهوم بزه به آسیب، امکان دستیابی به عدالت و به تبع آن توجه به جبران آسیب‌های وارده در قالب توانمندسازی را فراهم می‌کند.

۱. در خصوص ملاحظات اخلاقی در گذار از جرم‌شناسی به رویکرد آسیب اجتماعی‌شناسی، ر.ک:

۲-۱. نظریات عدالت محور حق بر توانمندسازی بزه‌دیده

برخی نظریات با تمرکز بر آسیب‌های وارد بر بزه‌دیده، از حیث ضرورت ترمیم آن‌ها در پیشگیری از ایجاد حس بی‌انصافی، سوق دادن بزه‌دیده به سمت تحقق انتقام خصوصی و ترمیم رابطه آسیب‌دیده انسانی نگریسته‌اند تا با رفع زمینه‌های آسیب، علاوه بر تحقق عدالت، به بازتوانی بزه‌دیده نیز پرداخته شود. تعامل و سازگاری نظریات پیش رو با مفهوم کلیدی عدالت، وجه تسمیه آن به نظریات عدالت‌محور است که در مباحث بعدی به تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱. نظریه عدالت ترمیمی و توانمندسازی بزه‌دیده

عدالت ترمیمی به عنوان یکی از اساسی‌ترین نظریات متمرکز بر بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری است که به نقش بزه‌دیده به عنوان یکی از سهامداران این فرایند در ایجاد توافق میان بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه می‌پردازد.

به نظر کنسرسیوم بریتانیایی عدالت ترمیمی، «عدالت ترمیمی به دنبال برقراری تعادل میان دغدغه‌ها و نگرانی‌های بزه‌دیده و جامعه [محلی] همراه با نیاز به بازگرداندن و یکپارچه کردن دوباره بزه‌کار با جامعه است» (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ۲۳).

در تبیین اصول عدالت ترمیمی، حمایت از بزه‌دیده و التیام و بهبودی او در اولویت است؛ اولویت سیاست‌گذاری‌ها و اقدامات نظام عدالت کیفری، احیای جایگاه فراموش شده بزه‌دیده بوده و بازتوانی بزه‌دیده یکی از عناصر کلیدی این رویکرد است (غلامی، ۱۳۹۹: ۲۳۲). توجه به تعریف مارشال از عدالت ترمیمی به خوبی نمایانگر این بعد از رویکرد حاضر است: با استفاده از روش‌های متعلق به عدالت ترمیمی می‌توان به اجماع برای موارد مشابهی نائل آمد که ممکن است در آینده رخ دهند. به عبارت دیگر در فرایند عدالت ترمیمی با ایجاد حس پاسخگویی کامل و مستقیم در بزه‌کار، نه تنها رابطه بین بزه‌دیده و بزه‌کار ترمیم می‌شود، بلکه می‌توانیم در موارد مشابه، خسارت‌های حاصل از وقوع بزه را جبران نموده و نسبت به پیشگیری از ارتکاب بزه در آینده نیز چاره‌اندیشی کنیم (رایت، مارشال، مایز و دیگران، ۱۳۸۸: ۹۴).

کلیه آموزه‌های فوق در نظریه عدالت ترمیمی با رویکردهای عملی همراه است؛

بدین معنا که این نظریه موظف است راهکارهایی را برای ترمیم و بازتوانمندی ارائه کند؛ برای مثال، یکی از ابزارهای پیشنهادی این نظریه، کنفرانس‌های خانوادگی برای کاهش میزان خشونت خانگی است. توجه به این سازوکار با رویکرد درمان‌های خانواده‌محور می‌تواند موجب رشد تأثیر بازدارندگی شود. در تحلیل کارکرد این روش می‌توان از نظریات روان‌شناسی رفتاری - شناختی یادگیری اجتماعی استفاده نمود؛ تغییر شیوه تعاملات میان اعضای خانواده از طریق آموزش، قالب‌بندی دوباره نهاد خانواده، بازسازی شناختی رفتارها و تعامل مبتنی بر مشارکت، موجب تجدید ساختار و بهبود احساسات متقابل اعضای خانواده می‌شود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲: ۱۵). همچنین میانجیگری میان بزه‌دیده و بزه‌کار، فرصتی را برای تبادل دیدگاه‌ها میان آنان فراهم می‌آورد. این روش با تأکید بر درمان، مسئولیت‌پذیری و بازسازی، یکی از گسترده‌ترین اقدامات عدالت ترمیمی است. این هم‌اندیشی از طریق آشکار شدن دیدگاه‌های بزه‌دیده، مسئول شناختن بزه‌کار، بازپرداخت زیان و یافتن پاسخ برای پرسش‌های بزه‌دیده، به بازسازی رابطه بزه‌کار - بزه‌دیده می‌پردازد. افزون بر اینکه کاهش بزه‌دیدگی‌های ثانویه ناشی از مداخله در فرایند قضایی و کاهش احساس خشم و ترس در بزه‌دیده در این شیوه، از بارزترین تأثیرات توانمندکننده است. اگرچه زمینه‌هایی از میانجیگری کیفری در حقوق کیفری پیشین ایران قابل مشاهده بود، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ ظرفیت‌های نوینی را ایجاد کرده است. مهم‌ترین آن در ماده ۸۲ این قانون تعریف و تبیین شده است:

«در جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آن‌ها قابل تعلیق است، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه‌دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، حداکثر دو ماه مهلت به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند. همچنین مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجیگری ارجاع دهد...».

این نوع از میانجیگری، میانجیگری همراه با نظارت قضایی است که در مراحل دادرسی و با نظارت مقام قضایی قابل اجرا خواهد بود. متعاقب این اقدام، آیین‌نامه‌ای

نیز در سال ۱۳۹۵ با نامه آیین‌نامه میانجیگری در امور کیفری به تصویب رسید که شیوه اجرای میانجیگری را به تفصیل بیان نموده است. این فرایند، میزان توجه بیشتر قانون‌گذار ایران به آموزه‌های عدالت ترمیمی و جایگاه جدی‌تر آن را در ادبیات تخصصی حقوق کیفری ایران نشان می‌دهد (همان: ۱۸).

بدین ترتیب، عدالت ترمیمی جایگزین مناسبی را به بزه‌دیدگان برای فرایند خصمانه‌ای که به طور سنتی، منافع و نیازهای آن‌ها را نادیده گرفته است، ارائه می‌دهد. اگرچه بزه‌دیدگان در چارچوب‌های حقوقی و غیر حقوقی، انواعی از حمایت‌ها را نیز برخوردار باشند و ارائه خدمات به آن‌ها بهبود پیدا کند، به ندرت فرایند سنتی عدالت کیفری به آن‌ها این احساس را می‌دهد که شریک عدالت هستند. لذا عدالت ترمیمی و کاربست‌های آن به بزه‌دیدگان این فرصت را می‌دهد که به عنوان شرکای برابر با نمایندگان جامعه، به سایر دست‌اندرکاران عدالت در بهبود روند آن پیوندند. این نکته که بزه‌دیده به عنوان یکی از سهامداران فرایند در نظر گرفته می‌شود، نشان‌دهنده تغییرات مثبت نقش‌های سنتی و ارتقاء جایگاه بزه‌دیده است.

۱-۲-۲. نظریه انصاف و حق بر توانمندسازی بزه‌دیده

نظریه انصاف، یک نظریه مبتنی بر روان‌شناسی اجتماعی است که بر علل و نتایج درک مردم از انصاف و بی‌انصافی در روابط خود با دیگران تمرکز دارد. این نظریه که خود نیز برخاسته از ادراکات و اصل‌های اقتصادی است، توسط ج. استاسی آدامز در ارتباط با دادوستدهای مادی و مالی بین کارکنان و کارفرمایان در دنیای کار تدوین شد. در واقع آدامز این نظریه را برای تشریح انصاف در روابط بین فردی کارفرمایان و کارگران معرفی کرد (Adams, 1963: 422-436).

اهمیت اصل انصاف که منجر به شکل‌گیری آن به عنوان یک نظریه گردید، بدین خاطر است که بسیاری از ابعاد انواع رابطه فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و اثر خود را در تمام شئون زندگی بر جای می‌گذارد. ادراکات افراد پیرامون انصاف و میزان عمل متقابل فرد مقابل، ارتباطات، احساسات، تصمیمات و فعالیت‌های افراد را نسبت به اجتماع و یا به طور خاص و در یک رابطه محدود، نسبت به طرف مقابل شکل می‌دهد

(Adams & Jacobsen, 1964: 19-25). با توجه به صورت‌بندی جدید والسטר، نظریه انصاف علاوه بر تأثیر در مبادله‌های اجتماعی، نه تنها در دنیای کار، بلکه برای تحلیل مبادله در عرصه‌های اجتماعی متعدد به کار رفته است؛ از جمله در زمینه روابط بزهکار و بزه‌دیده و در سطحی وسیع‌تر تعامل بزه‌دیده با نظام عدالت کیفری که واسطه میان او با بزهکار و به واقع، نماینده او در احقاق حق از دست‌رفته‌اش است (Walster & Others, 1973: 151). طبق این نظریه، انسان‌ها بین خود و افراد دیگری که در تعامل با آنان هستند، از لحاظ دو عامل عمده درون‌دادها^۱ و بازده‌ها^۲ دست به تحلیل رابطه می‌زنند و نتیجه این تحلیل می‌تواند در احساس انصاف در رابطه تأثیرگذار باشد (Adams, 1965: 268).

بدین ترتیب، ارتباط اصول پیش گفته با حق بر توانمندسازی بزه‌دیده، در رابطه او با نظام عدالت کیفری است؛ فرضیه‌ها و گزاره‌هایی که بزه‌دیده با توجه به شرایط خود از نظام عدالت کیفری ساخته است، می‌تواند منجر به حس بی‌انصافی در او گردد که منبعی از تنش، کاهش حس انگیزش، پایین آمدن آستانه تحمل ناشی از حس بی‌انصافی است که این آسیب‌ها، علاوه بر آسیب‌های ناشی از جرم به عنوان بزه‌دیدگی دومین شناخته می‌شود. همچنین مطابق با این نظریه، ادراک بی‌انصافی موجب بی‌ثباتی در فرد می‌گردد و احساس نارضایتی ناشی از آن، احساس تعهد و تعلق را از بین می‌برد (Schafer & Keith, 1980: 430-435). همین گزاره می‌تواند در روابط بزه‌دیده با نظام عدالت کیفری متصور باشد. بی‌تفاوتی نظام به وضعیت بزه‌دیده و ایدئولوژی نابرابر موجود، اثر مستقیمی بر احساس ناتوانی بزه‌دیده می‌گذارد. اگرچه تعیین میزان نارضایتی، متناسب با متغیرهایی چون جنس، محیط، فرهنگ و مذهب می‌تواند متغیر باشد و امکان تعمیم‌پذیری آن در همه حالات وجود ندارد، اما دستاورد این نظریه، فارغ از

۱. درون‌دادها متشکل از چیزهایی هستند که به ارزشمندی یک شخص در یک رابطه مساعدت می‌کنند. در یک موقعیت کاری، درون‌دادها احتمالاً عبارت‌اند از: تجربه پیشین، دانش، مهارت‌ها، ارشدیت و تلاش شخص.

۲. بازده‌ها عبارت‌اند از: دریافت‌های ادراک‌شده شخص از یک رابطه، یعنی آنچه به باور شخص از آن رابطه نصیب او می‌شود. در دنیای کار، بازده‌های اصلی احتمالاً عبارت‌اند از: پاداش‌هایی از قبیل حقوق یا دستمزد و مزایای جانبی، قدرشناسی، و منزلت دریافتی از سوی دیگران.

محدودیت‌های آن، تأثیر احساس نارضایتی بر روابط میان‌فردی و سازمانی است. اصول نظریه انصاف اثبات می‌کند که میان احساس توانمند بودن و توانمند شدن، با احساس عدالت رابطه وجود دارد و حق بر توانمند شدن بزه‌دیده در گرو ایجاد بسترهای انصاف در روابط اجتماعی، از جمله رابطه میان بزه‌دیده و بزه‌کار و رابطه با نظام عدالت کیفری است.

۲. جلوه‌های حق بر توانمندسازی بزه‌دیدگان

پس از شناسایی حق بر توانمندسازی، مؤلفه‌های آن و مبانی نظری شناسایی این حق، به دنبال بررسی جلوه‌های آن در نظام حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی بوده تا بدین روش، به این سؤال پاسخ داده شود که چه جلوه‌هایی از این حق در ابزارهای موجود حقوقی وجود دارد؟ و تا چه میزان ابزارهای حقوقی موجود به این حق جامه عمل پوشانده‌اند؟ لذا ابتدا در نظام حقوق بین‌الملل و سپس در حقوق داخلی به بررسی این جلوه‌ها پرداخته خواهد شد.

۱-۲. جلوه‌های فراملی حق بر توانمندسازی بزه‌دیدگان

گسترش حقوق بزه‌دیدگان با توجه نهادهای بین‌المللی چون سازمان ملل متحد و دیوان جنایی بین‌المللی با رویکرد حقوق بشری به حقوق این دسته از سهامداران فرایند کیفری بیش از پیش جلوه‌گر گردید (نیازمند، رایجیان اصلی و ساقیان، ۱۳۹: ۲۴). بدین ترتیب حقوق بشر بزه‌دیده‌مدار با تکیه بر چارچوب‌های قوانین بین‌المللی و منطقه‌ای به عنوان بررسی هنجارهایی که ورای مرزهای یک کشور، مورد تشویق و تأیید است، اهمیت پیدا کرد.

۱-۱-۲. جلوه‌های بین‌المللی حق بر توانمندسازی

اعلامیه جهانی حقوق بشر از منظر منبع بودن برای سایر حقوق و سیر تکامل آن به سمت توجه به حق‌داری بزه‌دیده به عنوان یک انسان، حائز اهمیت است که با به رسمیت شناختن حیثیت، کرامت و حقوق برابر انسان‌ها به عنوان اساس تصویب سایر اسناد بین‌المللی بوده و به دنبال ایجاد برابری و رفتار منصفانه نسبت به کلیه اشکال

تبعیض و نسبت به کلیه افرادی است که به هر شکل، موضوع ظلم و نابرابری قرار گرفته‌اند. اگرچه در زمان تصویب این سند، بزه‌دیده هنوز جایی در مطالعات جرم‌شناسی نداشته است و طبیعتاً نمی‌توانسته در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز جای داشته باشد، اما به نوعی می‌توان سازمان ملل متحد را پیشگام معرفی بزه‌دیده‌شناسی حمایتی در پهنه سیاست‌گذاری جنایی به شمار آورد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۵: ۳۴۱). همچنین میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که در زمره مهم‌ترین اسناد بین‌المللی در حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی است، منعکس‌کننده حقوق معروف به نسل اول حقوق بشر است. حق جبران عملی نقض حق، حتی توسط کارگزاران دولتی ناقض حق، حق تظلم‌خواهی آنان در مراجع صالح، تضمین اجرای حقوق بزه‌دیدگان مندرج در ماده (۳) ۲ میثاق، از جمله این ابزارهاست. علاوه بر منابع فوق، اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای دیگری به طور خاص به بزه‌دیده پرداخته‌اند که ضرورت توانمندسازی بزه‌دیده در آن‌ها مورد اشاره قرار گرفته است.

اصول اساسی عدالت برای بزه‌دیدگان و قربانیان سوءاستفاده از قدرت ۱۹۸۵، مهم‌ترین سند پس از اسناد پیشین در حیطه حقوق بزه‌دیدگان است که با انسجام‌بخشی به حقوق بزه‌دیدگان، نظام عملی جبران را برای آنان در حیطه حقوق بین‌الملل ترسیم نمود. گسترش مفهوم بزه‌دیده به قربانیان سوءاستفاده از قدرت، امکان توانمندسازی و جبران را برای بزه‌دیدگان بیشتری فراهم نموده است؛ زیرا منظور از این بزه‌دیدگان، کسانی هستند که به طور فردی یا جمعی در اثر افعال یا ترک فعل‌هایی - که نقض قوانین جزایی ملی محسوب نمی‌شود، اما نقض هنجارهای بین‌المللی به رسمیت شناخته شده و مربوط به حقوق بشر محسوب می‌گردد، دچار آسیب‌های جسمی، روحی، اختلال عاطفی، زیان‌های اقتصادی و نقض حقوق اساسی شده‌اند. تأکید بر حمایت از بزه‌دیدگان دومین، تسهیل فرایندهای پاسخ‌دهی قضایی با آگاهی‌بخشی به قربانیان، تنظیم زمان جریان دادرسی، اجازه ابراز نظرات و علایق بزه‌دیدگان، تدارک مساعدت‌های مناسب برای بزه‌دیده، حمایت از حریم خصوصی و تأمین سلامت و بهداشت آنان و استفاده از روش‌های حل اختلاف غیر رسمی مقرر گردیده است؛ موارد فوق، ابزارهای نوینی بودند که این سند نسبت به اسناد پیش‌دست خود در راستای توانمند کردن بزه‌دیده از آن‌ها

بهره برده است. نزدیک شدن این سند به مؤلفه‌های پیش گفته توانمندسازی از حیث عملی ساختن مشارکت متقارن در شیوه جبران خسارت از رهگذر جبران دولتی و تشکیل صندوق‌های جبران خسارت برای بزه‌دیدگان است.^۱

سند دیگر، اصول و دستورالعمل‌های اساسی حقوق و احکام بزه‌دیدگان نقض گسترده حقوق بشر بین‌المللی و نقض جدی حقوق بشردوستانه بین‌المللی ۲۰۰۵ (۲۰۰۶)، یکی از پیشرفته‌ترین اسناد مرتبط با حقوق بزه‌دیدگان اصول فوق است که این اصول به جای ایجاد تعهدهای حقوقی ماهوی، از نظرگاه حقوق بزه‌دیده‌مدار تنظیم شده و «سازوکارها، جهت‌ها، رویه‌ها و شیوه‌هایی برای اجرای تعهدهای حقوقی موجود بر پایه حقوق بین‌المللی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه» را فراهم می‌سازد (بسیونی، ۱۳۹۳: ۱۱۸). علاوه بر تأکید بر حمایت نسبت به حامیان بزه‌دیده، بزه‌دیدگان گروهی، سازمان‌ها و نهادهایی که آماج جرم قرار گرفته‌اند، پیش‌بینی سازوکارهای جبران از حیث تمرکز بر حقوق بزه‌دیده و تقدم او در فرایند دادرسی کیفری از رهگذر ابزارهایی چون دسترسی برابر و کارآمد به دادگری، حق جبران مناسب، کارآمد و فوری در برابر زیان وارده در اشکال مختلف و حق بر دانستن حقیقت، تجلی یافته است. اصل تناسب جبران با زیان وارده، تدارک جبران توسط دولت‌ها در فرض عدم امکان جبران توسط شخص غیر دولتی، تشکیل صندوق‌های جبران خسارت و شناسایی احکام خارجی برای جبران، از دیگر اصول توانمندساز بیان شده در این سند است.

پیش‌نویس کنوانسیون ۲۰۱۰ سازمان ملل متحد بزه‌دیدگان در ۲۵ ماده نیز حق بر توانمندسازی بزه‌دیدگان را کامل‌تر کرده و ملاک‌های گوناگونی را در زمینه حق‌های بزه‌دیدگان و حمایت از آنان طراحی نموده است که نسبت به اعلامیه ۱۹۸۵، نوآورانه محسوب می‌شود (رایجیان اصلی، ۱۳۹۸: ۱۷۷). روند جبران در این سند، بر پایه مفهوم ترمیم بنا شده است که معنای موسع‌تری از صرف پرداخت غرامت در اشکال مختلف خود

۱. در این موارد، دولت تلاش می‌نماید تا خسارت مالی این افراد را جبران کند. قربانیان باید کمک‌های ضروری مادی، پزشکی، روحی و اجتماعی را به وسیله امکانات و ابزار دولتی، داوطلبانه، اجتماعی و بومی دریافت نمایند و در عین حال، متولیان اجراکننده سند باید آموزش‌های لازم را در این خصوص دیده باشند (ماده ۱۶).

دارد. به نظر می‌رسد توجه این سند به تغییر واژگانی ترمیم، به شناسایی گستردگی آثار بزه‌دیدگی نظر دارد تا با استفاده از ابزارهای بازسازی و تسهیل دسترسی به منابع، شرایط بازتوان‌سازی را برای بزه‌دیده کوتاه‌تر و جامع‌تر نماید. همچنین تأکید سند بر دادگری‌های ترمیمی با استفاده از سامانه‌های جامع بومی، یکی دیگر از ابزارهای توانمند سند حاضر است که امکان تفویض اختیار محلی در حل اختلاف را با تمرکز بر نیازهای بزه‌دیده فراهم می‌آورد. مشارکت اجتماع‌مدار در پاسخگو کردن مرتکب، توانمندسازی بزه‌دیده و ترمیم ارتباطات انسانی، از آثار ملموسی است که استفاده از سازوکارهای ترمیمی فراهم می‌آورد. افزون بر آنکه احساس اشتراک سهم بزه‌دیده در فرایند توانمندسازی در کنار استفاده از سایر روش‌های فردی و گروهی توانمندسازی می‌تواند در ایجاد احساس کنترل به عنوان آخرین گام توانمندسازی مؤثر باشد. فزبنندی و استمرار تسهیل دسترسی به خدمات از رهگذر اندیشه‌های توانمندساز، پیش‌فرض اصلی تدوین سند حاضر با نگاه به بزه‌دیدگی‌های فردی و گروهی است. در تحلیل وضعیت پرداخت غرامت، سطح مسئولیت دولت تا جایی است که این جبران از سوی بزه‌کار یا دیگر منابع به طور کامل در دسترس نباشد. لذا همچنان حکومت به عنوان گزینه فرعی مسئولیت و در حاشیه آن قرار گرفته است که از این حیث، با مؤلفه‌های توانمندسازی فاصله دارد.

۲-۱-۲. جلوه‌های منطقه‌ای حق بر توانمندسازی

در خصوص اسناد و رهنمودهای منطقه‌ای نیز می‌توان به کنوانسیون اروپایی جبران خسارت از بزه‌دیدگان جرائم خشونت‌آمیز ۱۹۸۳، کنوانسیون آفریقایی حقوق بشر و توده‌ها ۱۹۸۶، رهنمودهای سیاست ملی برای توانمندسازی بزه‌دیدگان آفریقایی جنوبی ۲۰۰۲، دستورالعمل جامع حمایت از بزه‌دیدگان و شهود ایالات متحده آمریکا ۲۰۰۵، دستورالعمل پارلمان اروپا در انتشار استانداردهای مربوط به حقوق، حمایت و حفاظت از بزه‌دیدگان جرم ۲۰۱۲ اشاره کرد. در این اسناد نیز ابزارهایی چون تشکیل صندوق دولتی جبران خسارت برای بزه‌دیدگان، فرایندسازی جبران از هنگام قبل از وقوع جرم تا احیای مجدد بزه‌دیده، ضرورت آموزش به مداخله‌گران درمان و سلامت آنان، تأکید بر جبران عملی برای بزه‌دیده، توجه به ایجاد بسترهای مشارکت، دسترسی به منابع و

تقویت آن توسط دولت در راستای تحقق مشارکت متقارن حکومت در توانمندسازی، تأکید بر نقش سازمان‌های غیر دولتی در تقویت حمایت از بزه‌دیده و توجه به بررسی‌های بالینی و پزشکی آنان، زمینه تحقق حق بر توانمندسازی را برای بزه‌دیدگان فراهم آورده است. در تحلیل ابزارهای موجود در جلوه‌های منطقه‌ای موجود نیز چنین قابل تحلیل است که فرایند توانمندسازی تنها محدود به دسترسی به منابع و تقویت مشارکت و آگاهی بزه‌دیده نیست، اگرچه این ابزارها مقدمه اصلی دستیابی به حق است. مهم‌ترین مقطع در حصول توانمندسازی یعنی کنترل و احیای آن در زندگی بزه‌دیده، نیازمند توجه نهادهای حاکمیتی و به ویژه نظام عدالت کیفری است. تثبیت چنین پیش‌فرضی، نیازمند حضور فعال و مؤثر بزه‌کار در فرایند احیای کنترل و حکومت به عنوان مسئول مستقیم بر توانمند کردن بزه‌دیده است و نباید حکومت را تنها ناظر و مدیر این رابطه دانست. لذا لازم است جلوه‌های قانونی لازم برای تحقق چنین مشارکتی، و بودجه و تخصص لازم برای آن مورد توجه و پیش‌بینی قرار گیرد.

۲-۲. جلوه‌های ملی حق بر توانمندسازی بزه‌دیدگان

شناسایی حق بر توانمندسازی، علاوه بر اسناد بین‌المللی که هنجارهای جهان‌شمول می‌سازند، نیازمند درج در قوانین داخلی و پایبندی دولت‌ها به اصول توانمندساز است. مبنایی بودن اصول توانمندسازی نشان می‌دهد که این اصول در تمام عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و عدالت کیفری لازم‌الرعایه‌اند و دستیابی به یک عرصه، نیازمند تعامل و بسترسازی در سایر عرصه‌هاست. نکته دیگری که اهمیت بررسی بزه‌دیده‌شناسانه این مقررات را نمایان می‌سازد، غلبه رویکردهای حکومتی در حقوق داخلی است. ناگزیر، مفهوم جرم در حقوق داخلی تعریف می‌شود و ابزارهای دستیابی به آن‌ها نیز از گذرگاه حقوق داخلی قابل شناسایی و اجراست. اما این مسئله نشان‌دهنده این خطر نیز هست که بسیاری از ابزارهای توانمندساز که از رهگذر مطالعات بین‌المللی و فراملی مورد شناسایی قرار می‌گیرند، به واسطه تعارض با منافع حاکمیت مغفول واقع شوند. لذا ارزیابی نظام‌های حاکم داخلی با شاخص‌ها و مؤلفه‌های حق بر توانمندسازی می‌تواند نشان دهد که نظام‌های حقوق داخلی تا چه میزان توانمندساز هستند.

مهم‌ترین سند در عرصه حقوق داخلی، که نشان‌دهنده چارچوب‌های اصلی حاکمیت است، قانون اساسی است. التزام حاکمیت در مقدمه این سند و در بعضی اصول چون اصل ۳، ۲۰ و ۲۲ به فراهم کردن زمینه‌های تحقق عدالت اجتماعی قابل توجه است، اما عدم اشاره مستقیم به بزه‌دیده در وظایف مندرج نظام عدالت کیفری در اصل ۱۵۶ نیز جلوه‌گری می‌کند؛ زیرا فقدان رویکرد اساسی‌سازی حقوق بزه‌دیدگان، یکی از موانع دستیابی به توانمندسازی محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که اساساً پایه‌های نظام عدالت کیفری در ایران بدون در نظر گرفتن نقش بزه‌دیده در فرایند تحقق و اجرای عدالت شکل گرفته است. مسلماً تعیین پیش‌فرض‌های اصلی ساختار حکومت، در قانون اساسی تبیین و توصیف می‌شود تا بر اساس آن در قوانین عادی و قوانین اجرایی، به عملی ساختن آن پیش‌فرض‌ها دست یافت. سطح کلان مباحث و تنقیح سیاست جنایی در قبال هر موضوعی نیز در اسناد بالادستی چون قانون اساسی امکان‌پذیر است (شیری، ۱۳۹۷: ۱۰۴). عدم پیش‌بینی جایگاه برای بزه‌دیده در ساختار قانون اساسی به منظور اساسی‌سازی حقوق او^۱ نشان می‌دهد که مقوله توانمندسازی در حیطه عدالت کیفری می‌تواند مبنادار و اصولمند باشد. لازم به ذکر است که اساسی‌سازی حق با اعتبار فرائقینی دادن به حقوق بزه‌دیده، این پدیده حقوقی را نظام‌مند کرده و در جایگاه مناسب‌تری قرار می‌دهد. همان‌طور که بررسی فرایند اساسی‌سازی نشان می‌دهد، سیاست‌گذاران نسل جدید در حیطه حقوق اساسی به الزام دولت‌ها به تأسیس مراجع قضایی مستقل، علاوه بر عدالت قضایی عمومی، اداری و قضایی نظامی روی آورده‌اند تا قربانیان نقض حقوق بنیادین بتوانند با اقدامی اساسی‌تر علیه دولت‌ها، به اصلاح ساختارها بپردازند و تقاضای جبران خسارت کنند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۹: ۲۵۴). با اتخاذ چنین رویکردی که موجب خروج قانون اساسی از حیطه حقوق عمومی و نزدیک شدن آن به حیطه سایر عرصه‌های حقوق می‌شود، مرز

۱. اساسی‌سازی یا اساسی‌گرایی حقوق، یک جنبش حقوقی است که از سده هجدهم میلادی به صورت نظام‌یافته و برای صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندان در برابر قدرت عمومی، وارد گستره حقوق شده است تا به هنجارهای عادی، ارزش و اعتبار هنجار اساسی داده شود (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۳: ۹۸۸).

خاکستری میان این عرصه‌های جدا از هم حقوق ایجاد کرده است. تأثیر آن نیز در حیطه حقوق کیفری، به کیفری شدن حقوق اساسی و اساسی شدن حقوق کیفری یعنی جذب و ادغام اصول اساسی تأسیسی و رویه‌ای در قوانین و مقررات کیفری منجر شده است (همو، ۱۴۰۰: ۵۵-۵۹). ایجاد چنین کنترل بیرونی و تضمین قواعد از طریق وجود انوعی از این سازوکارها موجب ارتقاء حقوق بشری قواعد ملی و همگام‌سازی آن با قواعد فراملی و در سطحی بالاتر، تغییر رویه حاکمیت‌ها در سطح حکمرانی و ارزیابی مشروعیت آن از این منظر می‌شود. جایگاه بزه‌دیده به عنوان آسیب‌پذیرترین عنصر موجود در عرصه عدالت جنایی، اهمیت توجه به جایگاه او را دوچندان می‌کند؛ به گونه‌ای که امروز حقوق کیفری مدرن در پی افتراقی‌سازی سیاست جنایی که به دلایل مختلفی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید،^۱ به دنبال تفاوت در برخورد سیاست جنایی با انواعی از بزه‌دیدگان است که در بسیاری موارد به لحاظ آسیب‌پذیری بزه‌دیده، جنبه حمایتی نسبت به آنان دارد؛ امری که در قانون اساسی ایران چنین ظرفیتی وجود ندارد.

در عرصه سیاست جنایی ملی توانمندسازی بزه‌دیده، قوانین توسعه کشور نیز قابل توجه است. احیاء و توسعه بخش‌های محروم و تعادل منطقه‌ای در مدیریت قضایی، توسعه تشکیلات قضایی از طریق ایجاد منابع مالی لازم، ضرورت بررسی‌های جرم‌شناسی،^۲ تلاش در جهت تحقق عدالت اجتماعی، اصلاح ساختار نظارتی اجرایی و قضایی کشور در جهت تحقق اهداف برنامه، توسعه امنیت قضایی، بازرنگری و اصلاح قوانین و مقررات جهت تسهیل و تسریع هر چه بهتر امور،^۳ زمینه‌سازی مشارکت زنان در توسعه کشور با سازمان‌دهی فعالیت‌های مطالعاتی مشترک با دستگاه‌های مسئول در قوه قضاییه، طرح‌های لازم برای تسهیل امور حقوقی و قضایی زنان،^۴ توجه خاص به بزه‌دیده

۱. در این خصوص می‌توان به تحول جوامع از مکانیک به ارگانیک، تحولات صنعتی و اقتصادی، جهانی شدن اقتصاد و فرهنگ و سیاست، تأسیس سازمان‌های بین‌المللی چون سازمان ملل متحد، ارتقاء جهانی جایگاه حقوق بشر و حمایت‌های حقوق ملی و فراملی از حقوق و آزادی‌های فردی و... اشاره کرد (همو، ۱۴۰۰: ۵۵-۵۹).

۲. این اصطلاح عیناً در بند ۸ اهداف کلی قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و تبصره ۱۷ آن آمده است.

۳. بند ۱۳ قانون برنامه دوم توسعه....

۴. بند ۶۴ قانون برنامه سوم توسعه....

در برنامه چهارم توسعه با تصویب لایحه‌ای با عنوان لایحه بزه‌دیدگان اجتماعی، توجه به مقوله کاهش آسیب‌های اجتماعی و برنامه‌های پیشگیرانه نسبت به آن^۱ از جلوه‌هایی است که مستقیم و غیر مستقیم در توانمندسازی بزه‌دیدگان مؤثر است. با ملاحظه ۶ سند پیشین و ارزیابی تأثیر آن‌ها در تحقق عدالت اجتماعی، جایگاه ایران در دستیابی به اهداف چندان مطلوب به نظر نمی‌رسد. مقایسه وضعیت کشور در شاخص‌های اقتصادی، بهداشتی، آموزشی و رفاه اجتماعی با کشورهای سند چشم‌انداز در سال ۲۰۱۹ گویای آن است که کشور ایران در میان ۲۴ کشور حوزه سند چشم‌انداز، در جایگاه بیست و سوم در نرخ تورم، جایگاه هجدهم در نرخ بیکاری و جایگاه بیستم در درصد مشارکت زنان در نیروی کار قرار گرفته است (صمدیان و سلطانی‌نژاد، ۱۳۹۹) که نشان از عملکرد ضعیف و نامتناسب کشور در تحقق اهداف سند چشم‌انداز دارد. لذا به نظر می‌رسد با وجود اکتفای قوانین در این حوزه، در عمل چندان وضعیت مطلوبی نه در حوزه عدالت اجتماعی و نه در حوزه عدالت کیفری و به طور خاص، امکان یا عدم امکان توانمندسازی برای اقشار آسیب‌پذیر به ویژه بزه‌دیدگان مشاهده نمی‌شود.

قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۸۲ نیز از دیگر قوانین مهم حوزه توانمندسازی است. این قانون، نقطه عطفی در تغییر ساختارهای نظام تأمین اجتماعی محسوب می‌شود که منشأ آن از قانون برنامه سوم توسعه ایجاد شده است؛ اگرچه این قانون در عمل توفیق چندان نداشته است (وصالی، صفری شالی، معیری، ۱۳۹۴: ۳۶-۱). اما در مقام شناسایی و تصویب قانون دارای کاربست‌های قابل توجهی است که در فرض وجود بسترهای لازم در عرصه عمل، می‌توانست به تحقق عدالت اجتماعی و به تبع آن، توانمندسازی در عدالت کیفری بینجامد. توجه به نقش نهادهای بیمه‌ای است که می‌تواند در شرایط اقتصادی و کاهش فشارهای مالی ناشی از ناتوانی نقش قابل توجهی داشته باشد.

مهم‌ترین عرصه تجلی جلوه‌های توانمندساز خاص بزه‌دیده قوانین کیفری است. قانون مجازات اسلامی که در سال ۱۳۹۲ تغییراتی را به خود دیده است، نسبت به قوانین

۱. ماده ۸۰ قانون برنامه ششم توسعه.

سابق بر وضع خود، توجه بیشتری به نقش و جایگاه بزه‌دیده داشته است؛ مواردی چون لزوم در نظر گرفتن جایگاه بزه‌دیده در صلاحیت کیفری بین‌المللی، توجه به انواعی از کاربست‌های رویکرد عدالت ترمیمی چون جبران خسارت بزه‌دیده در نهادهای پاسخ‌دهی به مرتکب جرم چون آزادی مشروط، تعلیق و تعویق مجازات، اقدامات مرتکب پس از ارتکاب جرم، اقدام در جهت صلح با بزه‌دیده و تأثیر آن در تخفیف مجازات مرتکب، نقش گذشت بزه‌دیده و گسترش موارد آن در قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، از جمله جلوه‌های توانمندساز این قانون است. موارد مذکور، اگرچه گامی مثبت به سمت آموزه‌های بزه‌دیده‌شناسی محسوب می‌شود، اما شناسایی حقوق ذاتی بین‌المللی برای بزه‌دیده چون حق بر شناسایی او به عنوان بزه‌دیده، حق بر آگاهی، مشارکت، دسترسی به عدالت و سایر حقوق بشر مبتنی بر حقوق طبیعی، همچنان در قوانین ماهوی ایران وجود ندارد. لذا نمی‌توان مدعی بود که حقوق بزه‌دیده آن‌چنان که باید، در قوانین عادی لحاظ گردیده است تا بتوان از حد اعلای آن، یعنی حق بر توانمندسازی بزه‌دیده صحبتی به میان آورد. لازم به ذکر است که نه تنها این قانون با عدم شناسایی حقوق مدون برای بزه‌دیده، الزام قانونی بر آگاهی او از حقوق موجود، عدم مشارکت صحیح و کامل او در فرایند دادگری، دسترسی به منابع لازم برای بازگشت بزه‌دیده به شرایط نزدیک به زندگی پیش از بزه‌دیده شدن، گامی در جهت احیای کنترل به عنوان توانمند کردن او بر نمی‌دارد، بلکه همین عدم شناسایی صحیح، او را به سمت ناتوانی و احساس فقدان قدرت در التیام آسیب‌های وارده خواهد برد. لذا به نظر می‌رسد که حمایت تقنینی و قضایی لازم، نه تنها برای توانمندسازی بزه‌دیده بلکه به طریق اولی حتی در شناسایی حقوق بنیادین او نیز انجام نگرفته است. در حیطه حصول مشارکت متقارن حکومت نیز قانون مجازات اسلامی در مواردی محدود و مشخص به شناسایی جبران توسط دولت (در قالب پرداخت‌های مالی تحت عنوان دیه از بیت‌المال) پرداخته است و اساساً نسبت به سایر نیازهای بزه‌دیدگان، به طور خاص ضرورت توانمند کردن او بی‌توجه است.

قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز دیگر قانون مورد نظر است که به دنبال تضمین اجرای صحیح فرایند دادرسی کیفری، مهم‌ترین نمود از نظام عدالت کیفری است.

بررسی این قانون به خوبی نشان می‌دهد که قانون‌گذار تا چه میزان، دغدغه بزه‌دیده را به عنوان مهم‌ترین انگیزه برای تحقق عدالت دارد. این قانون که تقریباً قانون جدیدی محسوب می‌شود، با تحولاتی در حقوق شکلی بزه‌دیده همراه بوده است، اما همچنان بزه‌دیده عاملی منفعل در این فرایند محسوب می‌شود. تعریف نیازمحور و نه حق‌محور بزه‌دیده، سبب نادیده‌انگاری ظلم بر او به مثابه انسان است. همچنین با تعبیر بزه‌دیده به شاکی یا مدعی خصوصی، تمرکز قوانین به جای بزه‌دیده بر عاملی قرار گیرد که او را موضوع بزه‌دیدگی قرار داده است، دیگر نیاز به درخواست بزه‌دیده برای مطالبه خسارت و تغییر او به شاکی خصوصی وجود ندارد. نظام عدالت کیفری خود را موظف می‌داند که به نمایندگی از بزه‌دیده در مقاطع مختلف فرایند دادرسی، به دنبال رفع عامل بزه‌دیدگی و جبران آن از تمام جوانب باشد و در این حالت، بزه‌دیده نه تنها عاملی منفعل تا زمان درخواست خود به نظام عدالت کیفری نخواهد بود، بلکه این حق اوست که به تماشای اجرای عدالت توسط بازوهای اجرایی آن با تمام قوا باشد.

قانون کاهش مجازات حبس تعزیری به عنوان جدیدترین قانون که در سال ۱۳۹۹ به تصویب رسید نیز مقرراتی را تصویب کرد که تغییرات شگرفی در حوزه حقوق و به طور خاص بزه‌دیده ایجاد کرد. در تحلیل این قانون از منظر حق بر توانمندسازی می‌توان به نکات مثبت و توانمندساز و در مقابل نکات منفی اشاره کرد. ارتقاء نقش کنشی بزه‌دیده در تعیین مجازات‌ها و مشارکت فعال او در این حوزه از منظر گسترش جرائم قابل گذشت حائز اهمیت است. یکی از انتقاداتی که بر حقوق جنایی از نظرگاه بزه‌دیده وارد است، عدم توجه آن به جایگاه بزه‌دیدگان در تبیین مسئولیت جنایی و بنیان‌های عقلانی کیفر است؛ به گونه‌ای که ماهیت ارزش‌های مورد حمایت حقوق جنایی به دیدگاه‌های بزه‌دیدگان درباره تعیین کیفر، بهای چندان نمی‌دهد. برخی دانشمندان علم حقوق معتقدند که کیفر باید به سزا باشد؛ بدین معنا که می‌تواند بر پایه بنیان‌های سزادهی به‌سزایی باشد یا ابزاری برای حمایت اجتماعی سودمند باشد (فلچر، ۱۳۸۷: ۳۰۳). از این منظر، ماده ۱۱ قانون کاهش مجازات با اصلاح ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی با گسترش دامنه شمول تأثیرگذاری بزه‌دیده و کنش فعال او در تصمیم‌گیری و احترام به جایگاه او در فرایند سزادهی، توانمندساز محسوب می‌شود؛ اما نباید از این نکته نیز

غافل بود که در سزادهی مرتکب، نباید خطر و خطرناکی رفتار مجرم بر مبنای نقض هنجارها را نیز در نظر نگرفت و یک عنصر در تصمیم‌گیری را فدای دیگری کرد. لذا کیفری را می‌توان بهینه به حساب آورد که تمامی عناصر را در تعادل و تناسب با هم به کار گرفته باشد. مواردی چون کاهش شمول مرور زمان در جرائم با سطح خطرناکی بالا، قرار موقوفی تعقیب به لحاظ گذشت یک سال از تاریخ اطلاع جرم توسط بزه‌دیده که در بسیاری جرائم چون کلاهبرداری، جعل یا خیانت در امانت با تطمیع بزه‌دیده^۱ و با وعده‌های فراوان، طرح شکایت به تعویق می‌افتد و افزایش جرائم در صلاحیت دادگاه‌ها به واسطه کاهش مجازات‌ها، امکان دادخواهی را از او سلب می‌نماید و به نوعی، نه تنها بزه‌دیده محور تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی نهاد عدالت کیفری نبوده، در فرایند اجرای عدالت نیز نادیده گرفته شده و اساساً حق بر به رسمیت شناخته شدن بزه‌دیده و حق او بر شنیده شدن که مصادیق فراحق بر توانمندسازی است، به فراموشی سپرده شده است.^۲

۱. این جرائم که عموماً توسط مجرمان یقه‌سفید ارتکاب می‌یابند، با این پدیده مواجه هستند که این افراد با توان مذاکره و هوش بالا، بزه‌دیده را به راحتی فریب داده و با خریدن فرصت، امکان طرح شکایت را نیز عقب می‌اندازند. همچنین باید همواره توجه داشت که این مجرمان از قانون نیز آگاه‌اند و با اطلاع از چنین بی‌حکمتی‌های قانونی، از مجازات شدن فرار می‌کنند.

۲. برای نمونه می‌توان به نظریه مشورتی شماره ۴۳۱/۹۹/۷ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۱۸ اشاره کرد که عملاً به واسطه تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، امکان دادخواهی به یکباره از بزه‌دیده سلب شده است. مطابق ماده ۱۱ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری در جرائمی که به ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی الحاق و جزء جرائم قابل گذشت محسوب شده‌اند، آیا ماده ۱۰۶ قانون مجازات اسلامی جاری است؟ یا اینکه غیر قابل گذشت بودن این جرائم تا قبل از این اصلاحیه، مانع و عذر موجهی تلقی می‌شود؟ و آیا این قانون شکلی نیز عطف به ماسبق می‌شود؟

پاسخ سؤال ۳- مبدأ مرور زمان شکایت در ماده ۱۰۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مشخص شده است و قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، حکم خاصی در خصوص مبدأ مرور زمان شکایت ندارد و از سوی دیگر، تغییر وصف جرم غیر قابل گذشت به جرم قابل گذشت در قانون لاحق در ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی اصلاحی ۱۳۹۹، از مصادیق قوانین مساعد به حال متهم موضوع ماده ۱۰ این قانون محسوب می‌شود. بنابراین در فرض استعلام که شاکی تا تاریخ لازم‌الاجرا شدن قانون لاحق (قانون کاهش مجازات حبس تعزیری) شکایت خود را مطرح نکرده است، چنانچه تا این تاریخ، مواعد مذکور در ماده ۱۰۶ این قانون سپری شده باشد، موجب قانونی جهت تعقیب کیفری متهم وجود نداشته و باید قرار موقوفی تعقیب صادر شود.

نتیجه‌گیری

حق بر توانمندسازی به عنوان نسلی جدید از حقوق بزه‌دیده، با تأکید بر مسئولیت مستقیم حکومت در توانمند کردن او از طریق عناصری چون رفاه، دسترسی، آگاهی بخشی و مشارکت، به دنبال احیای کنترل برای بزه‌دیده و رسیدن به شرایط مطلوب است. شرایط مطلوب، نه تنها بازگشت بزه‌دیده به شرایط پیش از جرم است، بلکه تلاش بر رفع آسیب‌های پیشین و فراهم کردن موجبات رشد پس از آن است. پژوهش حاضر در پاسخ به سؤال تحقیق مبنی بر تبیین نظری حق بر توانمندسازی، بایستگی شناسایی این حق را مطابق با نظریاتی می‌داند که برخی بر مسئولیت حکومت به عنوان متولی اجرای این حق، مانند نظریات قرارداد و رفاه اجتماعی و نظریه آسیب اجتماعی شناختی تأکید داشته و برخی با تمرکز بر بازتوانی بزه‌دیده از طریق جبران آسیب‌ها، به فرایند حق بر توانمندسازی با تکیه بر مفهوم کلیدی عدالت مانند نظریات عدالت ترمیمی و انصاف نظر داشته‌اند. با توجه به این پاسخ نظری، رویکرد پیشنهادی پژوهش، تحقق حق بر توانمندسازی با تغییر بنیادین در پیش‌فرض‌های نظام عدالت کیفری است تا با ایجاد بسترهای تصمیم‌سازی فعال برای بزه‌دیده و پذیرش مسئولیت متقارن برای حاکمیت، زمینه‌های آن را فراهم سازد. تحقق این مهم نیز با شناسایی ضمانت اجرای ملموس مسئولیت برای حکومت امکان‌پذیر است. لذا ایجاد آثار عینی پذیرش مسئولیت ناشی از حق بر توانمندسازی لازم است تا با پایبندسازی نظام عدالت کیفری به نتایج سیاست‌های خود در قبال بزه‌دیدگان، در فرایند سیاست‌گذاری و اجرای آن، احساس تعلق و مسئولیت نماید. یکی از ابزارهای عینی‌سازی این حق، جلوه‌های قانونی آن است که با بررسی جلوه‌های ملی و فراملی در پژوهش حاضر نیز چنین نتیجه حاصل شد که اگرچه جلوه‌های موجود، بخشی از مؤلفه‌های حق بر توانمندسازی بزه‌دیدگان را جامه عمل می‌پوشاند، اما همچنان تا تحقق کامل آن فاصله وجود دارد. لذا پیشنهاد دیگر آن است که عینی‌سازی حق در قالب انواعی از اشکال حقوق قانونی، نیازمند شکل‌گیری یک فرااخلاق حقوقی به عنوان منشأ و اساس کلیه مقرره‌های قانونی مرتبط با بزه‌دیده است و چنانچه این فرااخلاق با عنوان حق بر توانمندسازی بزه‌دیده، پیش‌فرض اصلی نظام عدالت کیفری قرار گیرد، موجب تغییر کلیه سیاست‌گذاری‌ها و سیاست‌گذاری‌های بعدی خواهد بود.

کتاب‌شناسی

۱. اساتید حقوق کیفری و جرم‌شناسی سراسر کشور، *دانشنامه بزه‌دیده‌شناسی و پیشگیری از جرم*، ج ۲، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، مرکز تحقیقات کاربردی پلیس پیشگیری ناجا و نشر میزان، ۱۳۹۳ ش.
۲. باری، نورمن بی.، *رفاه اجتماعی*، ترجمه سیداکبر میرحسینی و سیدمرتضی نوربخش، تهران، سمت، ۱۳۸۰ ش.
۳. بسیونی، محمدشریف، *بزه‌دیده‌شناسی (جلد دوم: شناسایی بین‌المللی حق‌های بزه‌دیدگان)*، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی، تهران، شهر دانش، ۱۳۹۳ ش.
۴. حیدری، غلامرضا، «پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی علم‌سنجی»، *فصلنامه کتابداری و اطلاع‌رسانی*، دوره چهاردهم، شماره ۱ (پیاپی ۵۳)، بهار ۱۳۹۰ ش.
۵. رایت، مارتین، تونی مارشال، مایکل مایز و دیگران، *عدالت ترمیمی*، ترجمه امیر سماواتی پیروز، تهران، خلیلیان، ۱۳۸۸ ش.
۶. رایجیان اصلی، مهرداد، «بازاندیشی دادرسی دادگرنه در پرتو اصل همترازی حق‌های بزه‌دیده و متهم»، *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، سال دوم، شماره ۷، تابستان ۱۳۹۳ ش.
۷. همو، *بزه‌دیده‌شناسی (جلد یکم: درس‌گفتارهای تألیفی)*، چاپ دوم، تهران، شهر دانش، ۱۳۹۸ ش.
۸. رشونادی، یعقوب، و مجید دهنوی، «نقش بیمه‌های عمر در افزایش رفاه و عدالت اجتماعی»، *ماهنامه تازه‌های جهان بیمه*، شماره‌های ۱۲۱-۱۲۲، تیر و مرداد ۱۳۸۷ ش.
۹. سبزه‌ای، محمدتقی، «جامعه مدنی به مثابه قرارداد اجتماعی: تحلیل مقایسه‌ای اندیشه‌های هابز، لاک و روسو»، *فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست*، سال نهم، شماره ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶ ش.
۱۰. صمدیان، فرزانه، و الهه سلطانی‌نژاد، «بایسته‌های راهبردی تدوین برنامه هفتم توسعه (با نگاهی به آسیب‌شناسی برنامه‌های توسعه قبلی و شرایط ویژه اقتصاد کشور)»، *مدیریت پژوهش‌های اقتصادی*، تهران، مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، دی‌ماه ۱۳۹۹.
۱۱. عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، چاپ چهاردهم، تهران، نی، ۱۳۸۵ ش.
۱۲. غلامی، حسین، «سیاست جنایی برای جامعه آسیب‌دیده؛ مبانی و راهبردها»، در: *دانشنامه سیاست‌گذاری حقوقی*، به کوشش لعلیا جنیدی و امیرحسین نیازپور، تهران، معاونت حقوقی رئیس‌جمهور، ۱۳۹۹ ش.
۱۳. همو، *کیفرشناسی؛ کلیات و مبانی پاسخ‌شناسی جرم*، دیپاچه هانس یورگ آلبرشت، چاپ سوم، تهران، میزان، ۱۳۹۹ ش.
۱۴. فلچر، جرج بی.، «جایگاه بزه‌دیدگان در نظریه سزادهی»، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۶۲-۶۳، بهار و تابستان ۱۳۸۷ ش.
۱۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی‌شناسی»، *فصلنامه تحقیقات حقوقی (یادنامه شادروان دکتر رضا نوربها)*، ضمیمه شماره ۵۶، زمستان ۱۳۹۰ ش.
۱۶. همو، «از عدالت کیفری "کلاسیک" تا عدالت "ترمیمی"»، *مجله تخصصی الهیات و حقوق (آموزه‌های حقوقی)*، سال سوم، شماره ۳-۴ (پیاپی ۹-۱۰)، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ ش.
۱۷. همو، «بین‌المللی - اساسی شدن اصول حقوق کیفری»، در: *دانشنامه سیاست‌گذاری حقوقی*، به کوشش لعلیا جنیدی و امیرحسین نیازپور، تهران، معاونت حقوقی رئیس‌جمهور، ۱۳۹۹ ش.
۱۸. همو، «درآمدی بر اساسی‌سازی حقوق کیفری»، در: *در تکاپوی حقوق عمومی*، به کوشش علی‌اکبر گرجی ازندریانی، تهران، جنگل، ۱۳۹۳ ش.

۱۹. همو، «درباره سیاست جنایی افتراقی»، دیپاچه در: لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، برگردان علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۴۰۰ ش.
۲۰. همو، «سیاست جنایی سازمان ملل متحد»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۱۸، ۱۳۷۵ ش.
۲۱. همو، «میانجیگری کیفری: جلوه‌ای از عدالت ترمیمی»، دیپاچه در: عباسی، مصطفی، افق‌های نوین عدالت ترمیمی؛ میانجیگری کیفری، تهران، دانشور، ۱۳۸۲ ش.
۲۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، حسین غلامی، فیروز محمودی، و قاسم محمدی، «عدالت برای بزه‌دیدگان» (میزگرد)، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۲-۵۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۴ ش.
۲۳. هزارجریبی، جعفر، و رضا صفری شالی، آنا تومی رفاه اجتماعی، تهران، جامعه و فرهنگ، ۱۳۹۱ ش.
۲۴. همتی، فریده، سیاست اجتماعی (نظریه‌های کلاسیک، مدرن، پست‌مدرن و مطالعات مقایسه‌ای)، تهران، جامعه‌شناسان، ۱۳۸۹ ش.
25. Adams, J. Stacy, "Inequity in Social Exchange", in: L. Berkowitz (Ed.), *Advances in Experimental Social Psychology*, Vol. 2:267-299, New York, Academic Press, 1965.
26. Id., "Toward an understanding of inequity", *Journal of Abnormal & Social Psychology*, Vol. 67(5):422-436, 1963.
27. Adams, J. Stacy, & Patricia R. Jacobsen, "Effects of wage inequities on work quality", *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 69(1):19-25, 1964.
28. Dwyer, Peter, *Welfare Rights And Responsibilities: Contesting social citizenship*, UK, The Policy Press, Bristol, 2000.
29. Gallo, Carina & Kerstin Svensson, *Victim Support and the Welfare State*, Routledge, 2019.
30. Goldberg, A. J., "Preface: Symposium on Governmental Compensation for Victims of Violence", *Southern California Law Review*, Vol. 43:164-182, 1970.
31. Hillyard, Paddy & Steve Tombs, "Beyond Criminology?", in: *Criminal Obsessions: Why harm matters more than crime*, Centre for Crime and Justice Studies, 2nd Ed., London, Kings College, 2008.
32. Khare, Rishika, "Benefits that a Zemiological Approach can bring to the Study of Global Crime and Insecurity", *International Research Journal of Social Sciences*, Vol. 5(5):30-32, 2016.
33. Lasslett, Kristian, "Crime or social harm? A dialectical perspective", *Crime, Law and Social Change*, Vol. 54(1):1-19, Springer, Published online: 3 June, 2010.
34. Lo Vuolo, Rubén M., "Social Exclusion Policies and Labour Markets in Latin America", in: Katja Hujo & Shea McClanahan (Eds.), *Financing Social Policy: Mobilizing Resources for Social Development*, New York, Palgrave Macmillan, 2009.
35. Mill, John Stuart, *On Liberty*, London, Penguin Classics, 1985.
36. *National Policy Guidelines for Victim Empowerment*, United Nation Office on Drugs and Crime, European Union, 2012.

37. Rousseau, Jean-Jacques, *Du Contrat Social, ou principes du droit politique*, in: *Collection complète des oeuvres*, vol. 1, in-4°, Genève, 1780-1789, édition en ligne <www.rousseauonline.ch>, version du 7 octobre 2012.
38. Schafer, Robert B. & Patricia M. Keith, "Equity and depression among married couples", *Social Psychology Quarterly*, Vol. 43(4):430-435, 1980.
39. Walster, Elaine & Ellen Berscheid & G. William Walster, "New directions in equity research", *Journal of Personality and Social Psychology*, Vol. 25(2), 1973.

